

دو سهو در شروح حافظ

دکتر مریم صادقی گیوی^۱، دکتر قربانعلی ابراهیمی^۲

چکیده

جستار پیش رو، به بررسی و اصلاح دو سهو و اشتباه درباره دو گروه واژه "دم" و "دام" پرداخته‌است. نخستین شارحان دیوان حافظ در عصر جدید، که هم صاحب‌نظر بوده‌اند و هم با شیوه‌های پژوهش ادبی نیز آشنایی داشته‌اند، به دلیل کمی منابع پژوهش یا نوپا بودن پژوهش‌های زبان‌شناختی و ریشه‌شناختی درباره دو گروه واژه "دم" و "دام"، به خطا رفته‌اند. واژه "دم" که به معنای نفس است و با واژه‌های "دمیدن"، "دماغ" و "آماس" از یک خانواده است با واژه "دم" و البته با همین تلفظ، معانی "لبه"، "کناره"، "نزدیک" و "مقارن"، خلط و اشتباه شده‌است. گروه دیگر، واژه "دام" است که یک بار به معنای "تور"، "شبكة" و "زنجیر" و بار دیگر به معنای "حيوان وحشی غیر درنده" یا حتی "حيوان اهلی" است. لازم به ذکر است که این واژه‌ها، از ریشه‌های متفاوت هندواروپایی به زبان فارسی راه یافته‌اند. در این مقاله ضمن نشان دادن کارکرد هر کدام از این کلمات در متون ادبی، به لحاظ ریشه‌شناسی نیز تک‌تک واژگان بررسی و تحلیل شده‌اند، هم‌چنین برخی سهوهای رخ داده در تحقیقات و پژوهش‌های ایرانی را درباره این واژه‌ها یادآوری کرده‌ایم. کلیدواژه‌ها: شروح دیوان حافظ، ریشه‌شناسی، واژگان فارسی، دام، دم.

۱. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.

۲. مربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد و دانشجوی دکتری واحد تهران مرکز.

مقدمه

یکی از بازوهای پژوهش ادبی و خوانش درست متون ادبی، زبان‌شناسی تاریخی و ریشه‌شناسی است. با کمک زبان‌شناسی تاریخی و ریشه‌شناسی، می‌توان به سازوکارهای آوایی، دستوری و گشتگی‌های واژه‌ها در طول هزاره‌ها و سده‌ها پی برد. واژه‌ها در حالی که دچار گشتگی‌های آوایی می‌شوند، دچار تحولات معنایی نیز می‌گردند و اغلب به چندمعنایی، از معانی حقیقی گرفته تا معانی مجازی و کنایی می‌رسند. این ویژگی منحصر به زبان فارسی نیست و همه زبان‌های جهان چنین فرآیندی را تجربه کرده‌اند، که به دلیل زنده بودن زبان و پیوستگی‌اش با تحولات اجتماعی این تجربه تا ابد ادامه خواهد داشت.

پردازش واژگان در حوزه زبان‌شناسی تاریخی در جهان، علم جوانی به‌شمار می‌رود و در ایران جوان‌تر. آنچه امروز در محدوده تاریخ زبان، فرهنگ‌های تاریخی، دستور تاریخی و فرهنگ‌های ریشه‌شناختی در ایران چاپ و منتشر شده‌است، در برابر کتیبه‌ها، کتاب‌ها و به‌طور کلی آثار پیش از اسلام و پس از آن، ران ملخی بیش نیست. برای مثال عرصه پهناور ریشه‌شناسی زبان‌های ایرانی، با وجود آثار و مقالات ارزشمند اروپایی، هنوز عرصه‌ای ناشناخته و بکر است، تا جایی که نخستین فرهنگ رسمی ریشه‌شناسی فارسی که تنها جلد اول آن از حرف «آ» تا «ت» به چاپ رسیده، تاریخ چاپ سال ۱۳۸۳ را بر پیشانی دارد. یعنی حدود ۸ دهه پس از چاپ نخستین فرهنگ‌های واژگان ایران باستان در اروپا. همین مجلد چاپ شده نیز بسیاری از واژگان فارسی ثبت شده در واژه‌نامه‌ها را از گردونه پژوهش خود خارج کرده‌است. (رک. حسن‌دوست: ۱۳۸۳) و حواشی دکتر "محمد معین" بر "برهان قاطع" نیز، ضمن آن که کاری بسیار ارجمند و تا تکمیل پژوهش‌های ایران‌شناسان، تنها مرجع کامل است، آن بخش از واژگان فارسی را ریشه‌شناسی کرده که پیش از آن، محققان اروپایی آن‌ها را

دو سهو در شروح حافظ • دکتر مریم صادقی گیوی، دکتر قربانعلی ابراهیمی • صص ۷۴-۶۱ □ ۶۳

بررسی کرده‌اند و در برگیرنده همه واژگان فارسی نیست. افزون بر این، بخشی از نظریات آن کتاب نیز، به بررسی مجدد نیاز دارد. با این مقدمات باید پذیرفت که برخی نظریات نخستین پژوهش‌گران ایرانی که بی چراغ به راه افتاده‌اند، با وجود ارزش و احترامی که برای کوشش‌های ایشان قائل هستیم، خالی از سهو و اشتباه نیست.

بحث و بررسی

شعر حافظ که بی تردید بخش عظیمی از پژوهش‌های ادبی را به خود اختصاص داده، همیشه نکته‌هایی تازه دارد که پژوهش‌گران گوناگون را با نگرش‌های متفاوت به هزارتوهای خود فرامی‌خواند. از جمله این هزارتوها، واژه‌شناسی شعر حافظ است، که با توجه به پژوهش‌های جدید زبان‌شناختی و دستاوردهای آن نیاز به بازنگری و غور بیش‌تری دارد و این مقاله در بستر این اندیشه، شکل گرفته‌است. دستوره‌های تاریخی، حقیقتاً بیش‌ترین هم‌خود را مصروف متون ادبی آغازین فارسی نموده، و از آنجا که مبنایی علمی برای بررسی بیش‌ترین متون فارسی ایجاد کرده‌اند، دغدغه کم‌تری برای ریشه‌شناسی در شعر شاعری هم‌چون حافظ داشته‌اند.

عرصه حافظ‌شناسی با نام دو محقق ایرانی مزین شده‌است: نخست مرحوم علامه محمد قزوینی که بی تردید بنیان‌گذار اصول پژوهش در متون ادبی و تصحیح متون در ایران است و دیگر مرحوم دکتر قاسم غنی که با همکاری علامه قزوینی، نخستین متن منقح، پاکیزه و خوش‌خوان را از دیوان حافظ تقدیم دوستداران این شاعر کرده‌اند؛ متنی که هنوز هم معتبر و ارزشمند است و طراوت و تازگی خود را حفظ کرده‌است. مقاله حاضر بر اساس اظهار نظرها و حواشی این دو استاد بزرگوار بر دیوان حافظ شکل گرفته‌است. شاید اگر ایشان نخستین گام‌ها را در عرصه این پژوهش بر نمی‌داشتند، این مقاله نیز شکل نمی‌گرفت. پس باز هم وامدار ایشانیم.

الف) دم، نفس، تنفس

در زبان فارسی کلمه "دم" با دو معنای متفاوت آمده است: یک بار به معنای "نفس" که در ترکیب "دم صبح" خصوصاً در کاربردهای شاعرانه، بارها به کار رفته است و بار دیگر به معنای "نزدیک"، "لب"، "لبه"، "دامن"، "حاشیه" و "کنار". برخی پژوهش‌گران قدیم و جدید، هر دو "دم" را یکی شمرده‌اند و "نفس و تنفس" معنی کرده‌اند. شادروان "غنی" نیز در حاشیه این بیت حافظ:

از "دم" صبح ازل تا آخر شام ابد دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود
درباره ترکیب "دم صبح" در این بیت فرموده‌اند: «یعنی از وقت نفس صبح. همان کلمه "نفس صبح"، "دم" شده است. نباید به معنی عامیانه امروز فکر کرد که مثلاً عوام می‌گویند: «تا دم در رفتم یا از دم در برگشت» (غنی، ۱۳۵۶: ۲۰۶).

تذکر شادروان "غنی" درباره معنای "دم صبح" به تنهایی و خارج از این بیت صحیح است، چراکه این ترکیب با این معنا در ادب فارسی بارها به کار رفته است و گاهی با معادل‌هایی چون: "نفس صبح" و "نفحات صبح" نیز در متون ادبی دیده می‌شود. در قرآن کریم نیز از "تنفس صبح" سخن گفته شده است: «وَالصُّبْحُ إِذَا تَنَفَّسَ» (تکویر / ۱۸). «سوگند به صبح چون دم برزند» و حافظ نیز بارها این ترکیب را در همین معنا به کار برده است:

«غنچه گو تنگدل از کار فرو بسته مباش
کز "دم صبح" مدد یابی و انفاس نسیم»
(حافظ، ۱۳۷۵: ۱۳۶)

«مجلس بزم عیش را غالیه مراد نیست
ای "دم صبح" خوش نفس نافع زلف یار کو؟»
(همان: ۱۲۸)

«ای که طیب خسته‌ای روی زبان من ببین
کاین "دم" و دود سینه‌ام بار دل است بر زبان»
(همان: ۱۶۶)

اما دم صبح در بیت مورد نظر مرحوم "غنی" که با حرف اضافه "از" نیز همراه شده، به

دو سهو در شروح حافظ • دکتر مریم صادقی گیوی، دکتر قربانعلی ابراهیمی • صص ۷۴-۶۱ □ ۶۵

معنای "نفس صبیح" نیامده، بلکه به معنی "آغاز صبیح" و "اول صبیح" آمده است. در مثال‌های فوق نیز همه جا "دم" همراه قرینه‌ای آمده که مؤید معنای "نفس" است. "دم" در دیوان حافظ، جدا از ترکیبات فعلی آن، نود و هشت بار تکرار شده و "فرهنگ واژه‌نمای حافظ"، همه آن‌ها را به معنی "نفس" گرفته که خطایی آشکار است^۱ (رک. صدیقیان، ۱۳۶۶: ۵۳۲). برای روشن تر شدن این سهو و اشتباه، بهتر است به ریشه‌شناسی کلمه "دم" به معنای "تنفس" نگاهی بیندازیم:

الف - (۱) ریشه‌شناسی "دم" [dam] به معنای "نفس"، "تنفس"

- اوستایی: -daf δra و -daδmainiya "نفس".

- سغدی: -δm به معنای "ورم کردن"، "بالا آمدن" و δms که این کلمه اخیر را قیاس کنید با "آماس" به معنای "ورم کردن" که از ماده آغازی -dams و از ریشه dam- "دمیدن" و "ورم کردن" گرفته شده. (رک. حسن دوست، ۱۳۸۳: ۵۲ و رک. قریب، ۱۳۸۳: ۴۰۱۳-۴۰۱۰-۳۵۴۱-۳۵۳۹).

- پهلوی زرتشتی: damitan و daftan. پازند: bi-daft: «او دمید». و در پهلوی زرتشتی ترکیب: du daft: "بد نفس" نیز با همین ترکیب ساخته شده است.

- مانوی پارتی: dmyyd: "دمیدن".

- مانوی پارسیک: -dm: "دمیدن" (Bailey, 1976: 152 و Nyberg, 1974: 68).

- زبان استی: dimin و dumun: "دمیدن".

- هند و اروپایی: -dheu: "پرواز کردن" و "پراکندن" (Pokorney, 1930: III).

816)

در فارسی نو، "دم" و "دمیدن" و مشتقات آن، مانند "دما"، "دمش" و ... مشتق از همین ریشه است و به احتمال، کلمه "دماغ" یعنی "بینی" نیز از همین ریشه dam- گرفته شده

باشد (رک. حسن‌دوست، ۱۳۸۳: ۲۳۲ و برهان قاطع، ذیل دمیدن).

از این ریشه، ترکیبات بسیاری به زبان فارسی رسیده‌است، ترکیباتی مانند: "افسرده‌دم"، "افعی‌دم"، "خجسته‌دم"، "مبارک‌دم"، "مسیح‌ادم"، "آتشین‌دم"، "خوش‌دم"، "دمیدن"، "بردمیدن"، "دم بر آوردن"، "دم بر آمدن"، "دم بر زدن"، "دم درکشیدن"، "دم شمردن"، "دم عیسی"، "دم عیسوی"، "دم سرد"، "دم سردی"، "دم سردی"، "دم گرم"، "دم دی"، "دم صور"، "دم صبح"، "دم آهنگری" و ... که همگی با "دم" به معنای "نفس" ساخته شده‌اند و البته پیداست که تفاوت ریشه‌ای و معنایی اساسی با "دم" به معنی "لبه"، "کناره" و "حاشیه" دارد.

الف - ۲) ریشه‌شناسی "دم" [dam] به معنای "لبه" و "کناره"

برای روشن‌تر شدن بحث، بهتر است به ریشه‌شناسی "دم" به معنی "لبه" و "کناره" نیز نگاهی بیندازیم، با این تذکر که مدخل ورود به ریشه‌شناسی "دم" در این معنی، کلمه دیگری به نام "دام" در معنای نخست آن است، چراکه هر دو، از یک خانواده هستند و فهم هر کدام، منوط به فهم دیگری است، بنابراین، هر دو کلمه در یک مدخل بررسی می‌شود:

الف - ۲ - ۱) ریشه‌شناسی "دام" [dām] در معنای "شبكة"، "تور"، "زنجیر" و "وسیله گرفتن حیوانات" و "دم" [dam] در معنای "لبه"، "حاشیه"، "کناره".
- اوستا: dyā- "بستن".

- پهلوی زرتشتی و فارسی نو: dām "زنجیر"، "شبكة"، "تور" و "جال". با همین ریشه کلمه dāman به معنی "حاشیه" و "لبه" در فارسی نو ساخته شده و کلمه "دامنه" نیز مشتقی از همین کلمه اخیر "دامن" است. و "دمن" فارسی در ترکیب عطفی "دشت و دمن" نیز تخفیف یافته "دامن" است.

- سکایی: dām "دام"، "تور"، "شبكة".

- سغدی مانوی: δ, m به همین معنا.
 - سغدی مسیحی: dmy "غل"، "زنجیر"، "تور"، "دام".
 - سغدی مانوی: cryypδmnyh "دامنه کوهستان".
 - مانوی پارتی: dmy "دام".
 - پشتو: Lūma "دام"، "تله"، "زه".
 - مونجانی: Lōmago "دام"، "زه"، "تله".
 - وخی: δung "دام".
 - هندی باستان: dāman "بند"، "رشته"، "بخو" و "پابند" (رک. جلالی نائینی. ج ۲: ۲۴۳).
 - ارمنی: damak.
 - پهلوی: dām "تور".
 - طبری: zumā.
 - مازندرانی کنونی: zemā (برهان قاطع، ذیل دام).
- از ریشه هند و اروپایی: -dē و -d به معنای "بستن" (Bailey, 1976: 156) و (Pokorney, 1935: III. 177).
- با توجه به مطالب پیش گفته، مشخص شد که دو واژه "دم" در معنای "لبه"، "کناره"، "حاشیه" و "دام" به معنای "تور" و "شبهه" از ریشه مشترک هندواروپایی "de-" یا "d" به معنای "بستن" مشتق شده‌اند. واژه "دم" با این معنا، در ترکیبات بسیاری چون: "دم در"، "دم مرگ"، "دم دهان"، "دم چشم"، "دم بخت"، "دم دست"، "دمدما" یعنی مقارن و نزدیک، "دم شمشیر"، "دم خنجر" و "دم دجله" نیز آمده‌است. در دیوان حافظ "دم" با معنای "لبه" و "کناره چیزی" فقط یک بار آمده‌است:
- «نصرت اللّٰه شاه یحیی آن که خصم ملک را از دم شمشیر چون آتش در آب انداختی»
(حافظ، ۱۳۷۵: ۱۶۶)
- بعضی از ترکیبات "دم" به معنای "لبه" و "کناره" در متون قدیم نیامده و مخصوص

زبان فارسی نو است، مانند: "دمدماي"، "دمدم‌های"، "دمر"، "دمرو"، "دم آفتاب"، "دم بخت"، "دم‌به‌دم"، "دم پر کسی رفتن"، "دم توپ گذاشتن"، "دم دست"، "دم دستی"، "دم صبح"، "دم قیچی" و "دم گوشی" (نجفی، ۱۳۷۸: ۶۹۱-۶۹۹).

در "لغت‌نامهٔ دهخدا" ذیل همین مدخل، یعنی "دم" به معنای "کناره"، "لبه"، "دم" را در ترکیباتی چون "دم صبح" به معنای "اوّل" و "گاه" معنی کرده‌است:

«دم صبح: اوّل بامداد، گاه صبح، پگاه، گاه دمیدن صبح»

«چشم آن "دم" که زشوق تو نهد سر به لحد تا "دم صبح" قیامت نگران خواهد بود (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل "دم")

و از حافظ همین بیت را که مناقشهٔ مقاله نیز بر آن مبتنی است، شاهد مثال آورده‌است: «از "دم صبح" ازل تا آخر شام ابد دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود» (همان)

با همین شاهد مثال اخیر از "لغت‌نامه"، درمی‌یابیم که "علاّمه دهخدا"، "دم صبح" در این بیت حافظ را به درستی "اوّل بامداد" معنا کرده‌اند، نه "نفس صبح"، آن‌چنان‌که مرحوم "غنی" معنا کرده‌اند.^۳

در دیوان حافظ، "دم" به معنای "آغاز"، "شروع" و "ابتدا" بارها تکرار شده‌است:

«به جان خواجه و حق قدیم و عهد درست که مونس "دم صبحم" دعای دولت تست» (حافظ، ۱۳۷۵: ۶۴)

«چشم آن شب که زشوق تو نهد سر به لحد تا "دم صبح" قیامت نگران خواهد بود» (همان: ۴۱۹)

«از صبا پرس که ما راهمه شب تا "دم صبح" بوی زلف تو همان مونس جان است که بود» (همان: ۴۳۰)

با توجه به آن‌چه تاکنون بیان گردید، باید در معنا کردن ترکیبات ساخته شده با "دم" احتیاط کرد و به این نکات توجه داشت که اگر این واژه نشان‌دهنده مبدأ است و با حرف اضافه "از" همراه است، در معنای "نزدیک و مقارن" به کار رفته‌است، مانند

مثال‌های فوق. و آن‌جا که "نفس" معنی می‌دهد، همیشه با قرینه‌هایی همراه است که بر معنای آن تأکید می‌کند.

حال که مرز این واژه و تفاوت ریشه‌ای و معنایی آن نیز معلوم گردید، با توجه به ریشه مشترک "دم" و "دام"، باید یادآور شد که در زبان فارسی، دو "دام" با لفظ مشابه، اما معنای متفاوت وجود دارد که همین تشابه لفظی، گاهی اهل زبان را دچار اشتباه می‌کند. واژه "دام" در دیوان حافظ در دو معنا به کار رفته است:

۱. دام: "تله"، "ابزاری برای صید" و "ابزاری برای فریب" که در مجموع پنجاه و چهار بار تکرار شده است:

«به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر به بند و "دام" نگیرند مرغ دانا را»
(حافظ، ۱۳۷۵: ۲۴)

«عنقا شکار می‌نشود دام بازچین کاین جا همیشه باد به دست است "دام" را»
(همان: ۳۰)

«حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان باشد که مرغ وصل کند قصد "دام" ما»
(همان: ۳۸۰)

«بی ماه مهرافروز خود تا بگذرانم روز خود دامی به راهی می‌نهم مرغی به دامی می‌زنم»
(همان: ۶۸۹)

۲. دام: "حیوان وحشی غیر درنده" که یک بار آمده است.

«دو تنها و دو سرگردان دو بی‌کس دد و "دامت" کمین از پیش و از پس»
(همان: ۱۰۴۵)

پیش‌تر "دام" به معنای "تور" و "شبكة" را بررسی و ریشه‌شناسی کردیم. به ریشه‌شناسی "دام" [dām] به معنای "حیوان وحشی نادرده" پردازیم:

الف - ۳) ریشه‌شناسی "دام" [dam] به معنای "حیوان وحشی نادرده"

- اوستا: dāman- "آفریده". کلمه dāman- از ریشه dā- "آفریدن" + "پسوند

"man" ساخته شده است.

- فارسی میانه: dām و dāman.

- فارسی دری: "دام" شده است (رک. ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۶۰).

- آسی دیگوری: dāman "اهلی".

- آسی ایرونی: domyn و domdton.

- خوارزمی: -dms "دام".

- هندواروپایی: -dem.

- هندی باستان: dam- و dāmnyati و dānta "رام کردن".

- لاتینی: domāre "گاو نر"، "ورزا" و domitus. (Bailey, 1976: 152).

- یونانی: damāles "گاو نر" (برهان قاطع، ذیل دام).

حضور این واژه در بیتی از حافظ، موجب تذکری از سوی مرحوم قزوینی شده است که ضرورت این مقاله به بخشی از موشکافی آن علامه بزرگوار در این باره برمی‌گردد. علامه قزوینی، در یادداشت‌های خود بر دیوان حافظ ذیل بیت:

«دو تنها و دو سرگردان دو بی‌کس دد و دامت کمین از پیش و از پس»
(حافظ، ۱۳۷۵: ۱۰۴۵)

در توضیح "دام" مذکور در این بیت چنین فرموده‌اند: «به معنی حیوان یا حیوان درنده. به قول "ولف" که تنها هیچ وقت استعمال آن مسموع نشده، بلکه همیشه مقرون با "دد" و یا "دده" استعمال شده است. من خیال می‌کنم که شاید "دام" به این معنی در اصل از اتباع "دد" بوده و همیشه بعد از آن استعمال می‌شده، مثل "رخت و پخت" و سپس من غیر فرق، گاه بعد از آن و گاه پیش از آن، استعمال شده است (رجوع شود به این کلمه یعنی "دام" در [فرهنگ] ولف که علی‌السواء قریب هفت هشت مرتبه "دام" و "دد" و هفت هشت مرتبه "دد" و "دام" در فرهنگ "انجمن آرا" است در کلمه "دد")» (حافظ، ۱۳۶۸: ۴۷۳).

علامه قزوینی به پیروی از "ولف" که "دام" را در معنای wild به معنای "وحشی" و

"درنده" معنا کرده است (ولف، ۱۳۷۷: ۳۶۰)، آن را نخست به معنی "درنده" و سپس "از اتباع دد" در نظر گرفته‌اند، اما به نظر می‌رسد با توجه به معانی "دام" در فرهنگ‌ها: «جانور وحشی غیردرنده چون شگال و روباه عموماً و آهو و غزال و نخچیر خصوصاً»، "دام" در این بیت، به معنی "درنده" نیست. بلکه به معنای "حیوان بی‌آزار و وحشی غیر درنده" است. دام‌هایی که از قبیل پس‌مانده شکار "دَدان" روزگار می‌گذرانند. و گاهی نیز حیوان رو به مرگ یا ناتوانی را که که قادر به دفاع از خود نیست، به چنگ می‌آورند. در "لغت‌نامه" و به نقل از "برهان قاطع" و فرهنگ‌های دیگر، معنای "دام" چنین است: «حیوان بی‌آزار، وحشی غیردرنده عموماً و آهو و غزال و نخچیر را گویند خصوصاً. جانور نادرده چون شگال و روباه و آهو و در شرف‌نامه «جانور نادرده، ضد دد چون شگال و روباه و امثال آن» (لغت‌نامه، ۱۳۷۳: ذیل دام).

و باز ذیل واژه "دد" ترکیب "دد و دام" و "یا دام و دد" را به ترتیب "جانور وحشی و اهلی" و "جانور اهلی و وحشی" معنا کرده است. (رک. همان: ذیل دد) و ترکیب عطفی "دد و دام" را نیز این‌گونه معنا کرده است: «مرگب از دد، جانور درنده + دام، جانور بی‌گزند». (همان: ذیل دد و دام) اما نظر "قزوینی" که گفته: «استعمال آن تنها هیچگاه مسموع نشده، بلکه همیشه مقرون با دد و یا دده استعمال شده است»، دومین سهو درباره این واژه است. در "لغت‌نامه" از قید "هیچگاه" برای مشاهده "دام" به تنهایی استفاده نشده، بلکه می‌گوید: "بندرت" یعنی گاهی "دام" به تنهایی در متون دیده شده است؛ «در قدیم این کلمه [دام] رابه‌صورت مستقل به کار نبرده‌اند، جز بندرت، بلکه همه جا مرادف دد یا دده آورده‌اند» (همان: ذیل دد و دام) و شاهد مثال از "جامع‌الحکمتین" "ناصر خسرو"، گواهی بر این مدعا است: «اما هیئت آن است که اشخاص بدان از یک‌دیگر جداست، خاصه اندر مردم، با آنک به صورت یکی‌اند، چنان‌که "زید" و "عمرو" با آن که هر دو بر صورت مردم‌اند، به هیئت‌های مختلف که یافته‌اند، از یک‌دیگر جدااند و اندرین، حکمت عظیم است، چه اگر این هیئت‌های مختلف نبود و همه مردم بر یک هیئت

۷۲ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی پژوهشی)، سال دوم، شماره ۴ (پی‌درپی ۸)، تابستان ۱۳۹۱
بودندی، چنان‌که به مثل "دامانند"، شرها بسیار بودی به میان مردم» (ناصرخسرو، ۱۳۶۳:
۸۱-۱۲).

در واژه‌نامه‌های تخصصی نیز همین معنا را برای "دام" ذکر کرده‌اند. برای مثال در
"لغت شاهنامه" اثر "عبدالقادر بغدادی" ذیل "دده" آمده: «دده جانور درنده به معنی سَبُع
است. غیر درنده را دام گویند» (عبدالقادر بغدادی، ۱۳۸۲: ۱۵۱).

نتیجه

۱. در زبان فارسی دو واژه "دم" با یک تلفظ و دو معنا وجود دارد؛ یکی به معنای
"نفس" و از ریشه هند و اروپایی -dheu به معنی "پرواز کردن" و "پراکندن" است و
واژه‌هایی چون "دمیدن"، "دماغ" و "آماس" با آن هم‌خانواده‌اند. دیگری "دم" به معنای
"لبه"، "کناره"، "حاشیه" و "نزدیک" که از ریشه هندواروپایی -dē یا -d به معنی "بستن"
گرفته شده است.

۲. در زبان فارسی دو ترکیب "دم صبح" با دو معنای متفاوت وجود دارد؛ یکی به
معنی "نفس صبح" و دیگری به معنی "اول صبح".

۳. در زبان فارسی دو کلمه "دام" با دو معنا وجود دارد. یکی به معنای "تله"، "زنجیر"
و "بند" است که با "دم" به معنی "حاشیه" از یک خانواده است. این "دام" چون "دم" به
معنای "لبه" و "کناره"، از ریشه هندواروپایی -dē یا -d به معنی "بستن" گرفته شده.
دیگری "دام" به معنی "حیوان وحشی" غیر درنده و از ریشه -dā به معنی "آفریدن" است
که دو نکته درباره آن مهم است:

- با واژه "دام" به معنای "تور" و "شبهه اشتباه" نشود.

- همیشه اتباع "دد" به معنی "وحشی" نیست و به صورت منفرد نیز در متون
آمده است. بنابراین، در معنای آن به این نکته دقت شود که فقط "وحشی" معنی نشود و
معنای "غیر درنده" نیز برای آن در نظر گرفته شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. خوش‌بختانه پژوهش‌گری دیگر، در واژه‌نمای جدیدی که فراهم کرده‌است، با صبر و بردباری، این واژه را در معانی گوناگون آن فهرست کرده‌است:
دَم: «لحظه، زمانی به کوتاهی یک نفس، وقت و زمان و هنگام» هفتادوچهار مورد.
دَم: «نفس» هجده مورد.
دَم: «کنار برنده شمشیر و کارد و جز آن» یک مورد.
دَم: «آغاز شروع، ابتدا» چهار مورد (اشتری، ۱۳۸۵: ۴۹۳-۴۹۴).
۲. در زبان عربی نیز مشابه این واژه وجود دارد که نباید با "دَمَن" فارسی از یک ریشه گرفته شود:
"دَمَن" در عربی "پوسیدگی" و "سیاهی" که به خرما بین رسد و "دَمَن" جمع "دَمَنه" به معنی "آثار خانه" و "سواد مردم" و "آثار باشش مردم" است (رک. لغت‌نامه، ۱۳۷۳: ذیل دمن).
۳. "اشتری" نیز "دم" را در این بیت، به معنی "آغاز"، "شروع" و "ابتدا" آورده‌است (رک. اشتری، ۱۳۸۵: ۴۹۴).

منابع

الف) کتاب‌ها:

۱. ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۳). تاریخ زبان فارسی. تهران: سمت.
۲. ابن خلف تبریزی، محمدحسین. (۱۳۶۲). برهان قاطع. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.
۳. اشتری، بهرام. (۱۳۸۵). این راه بی‌نهایت (واژه‌نما، واژه‌نامه و فرهنگ ترکیبات، تعبیرات و اصطلاحات دیوان حافظ). تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۴. جلالی‌نائینی، محمدرضا. (۱۳۸۴). فرهنگ سنسکریت فارسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
۵. حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۵) دیوان. به تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: خوارزمی.
۶. _____ . (۱۳۶۸) دیوان. به تصحیح قزوینی غنی با مجموعه تعلیقات و حواشی علامه محمد قزوینی، به اهتمام ع. جریزه‌دار. تهران: اساطیر.
۷. حسن‌دوست، محمد. (۱۳۸۳). فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
۸. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران و مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
۹. صدیقیان، مهین‌دخت. (۱۳۶۶). فرهنگ واژه‌نمای حافظ. تهران: امیرکبیر.
۱۰. غنی، قاسم. (۱۳۵۶). حافظ با یادداشت‌ها و حواشی. تهران: افست مروی.
۱۱. عبدالقادر بغدادی. (۱۳۸۲). لغت شاهنامه. تصحیح کارل. گ. زالمان. ترجمه، توضیح و تعلیق توفیق هسبحانی و علی رواقی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۲. قریب، بدرالزمان. (۱۳۸۳). فرهنگ سعیدی. تهران: فرهنگ‌گان.
۱۳. قیادیانی، ناصر خسرو. (۱۳۶۳). جامع‌الحکمتین. به اهتمام محمد معین و هانری کربن. تهران: طهوری.
۱۴. نجفی، ابوالحسن. (۱۳۷۸). فرهنگ فارسی عامیانه. تهران: نیلوفر.
۱۵. ولف، فریتس. (۱۳۷۷). فرهنگ شاهنامه. تهران: طهوری.

ب) منابع لاتین:

16. Bailey, H.W.(1976). Dictionary of Khotan saka. Cambridge, university press.

۷۴ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی پژوهشی)، سال دوم، شماره ۴ (پیاپی ۸)، تابستان ۱۳۹۱

17. Nyberg, H. S. (1974). A manual of Pahlavi. Vol. II. Wiesbaden.
18. Pokorney, J. (1930). Vergleichendeswörterbuch der Indigermanschien, I-II
Berlin und Leipzig.